مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندۀ مضمون میباشد، عقیدۀ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

ف، هیرمند ۲۰۲۲/۱۱/۲۴

خصایل مستعمره نشینی

حرف ها و نوشته های پیرامون "مستعمره نشینی" شاید به گذشته ها منسوب دانسته شود ولی نه، امروزه هم خصایلی است که از گذشته ها در جوامع به ظاهر از استعمار برون آمده به همان صورت های نخستینش و یا با شمایل دگر، یا با صورت های پیشرفته تر، یا به طور بِکر - به روز شده - در مستعمرۀ دیروزی به جا می ماند.
"ایمه سه زیر Aimé Cesaire" جامعه شناس فرانسوی مارتینک الاصل – فورد فرانس – در سخنرانی با اهمیتش "گفتاری در بارۀ استعمار "متذکر شده بود:« استعمار میرود و پیش از رفتنش جامعۀ استعمار زده را در ابعاد مختلف و تقریباً در همه ابعاد تخریب و یا مسخ می نماید از معاملات مادی اش گرفته تا خُلق و خوی و فرهنگ و اخلاق باشندگان مستعمره را، چنان برای خودش عیار میکند که حتی در غیابش نیز همان خلق و خوی و عناصر مسخ شده ای را که در جامعه کار گذاشته است چرخ استعمار را در جهت طرح ها و امیال استعمار به گردش بیاورد....»
مستعمره نشینی به نحوی از اصطلاح Loyalisesme به معنی وفاداری ملهم است، معنی این تِرم چنین است است؛ زمانی که انگلیس ها در امریکا دست از استعمار برداشتند و آنجا را ترک نمودند عده ای از امریکایی های مستعمره نشین، در جریان جنگ و پس از آن - بعد از رفع استعمار انگلیس - هم با انگلیس ها وفادار ماندند، به این دسته افراد لویالیست ها یا "وفاداران" خطاب میکردند، وفاردار به این خاطر که با نظام سلطنتی انگلیس وفادار ماندند. تعداد شان بین 15 تا 20 فیصد تخمین می شد.
گرچه لویالسیزم به یک صورتی دید عام را در مفهوم "مستعمره نشین" مطرح میکند، یعنی وجود تعلق مستعمره نشین
با استعمارگر - حتی در حالت پایان حضور استعمارگر - درونمایۀ مهم این تمایل تشخیص میگردد. ولی مستعمره نشینی از نگاه استعمار شناسان دارای ابعاد و کرکتر بسیار وسیع تر از این می باشد که نقش مستعمره نشین را در وقایع و جریانات مستعمره، جهت میدهد، این کرکترها و خصایل به گفتۀ ایمی سیزیربعد ازترک مستعمره از سوی استعمارگر تا دیر زمانی نزد عده ای از مستعمره نشینان به جا می ماند.
خصلت ها و عادات محصول استعمار که عده ای ازمستعمره نشینان به آن مصاب خواهند بود این ها است:
- مستعمره نشین به این اندیشۀ باطل آغشته است؛ این استعمارگر است که همه سرنوشت مستعمره نشینان را رقم میزند، چنین باوری ماحصل گوناگون و مخربی را به بار می آورد.
- مستعمره نشین وابستگی دوران استعمار را وابستگی ابدی تلقی میکند، بدین جهت هیچ امری را به دور و نبود استعمارگر تصور نمی کند، پس سرنوشت حال و آیندۀ مستعمره را به اراده و تصمیم استعمارگر مرتبط می انگارد
- مستعمره نشین استعمارگر را در جایگاه (Garante) ضامن خود میداند، با این تلقی استعمارگر مشکل کُشا و پاسخ هر مشکلی به حساب گرفته می شود.
- چون استعمارگر در خارج قلمرو جغرافیایی مستعمره مقیم است و از آنجا به مسایل می پردازد، مستعمره نشین عامل و اسباب تمام خوب و بد را در خارج و برون از قلمرو مستعمره جست و جو میکند به این ترتیب عاملیت خارج در اوضاع مستعمره، جاگزین عوامل دیگر - از جمله عوامل داخل مستعمره - میگردد و عوامل و اسباب داخل مستعمره یا به حیث علل دستۀ دوم و ضعیف و یا هیچ در نظر گرفته می شود، سرایت و همه گیر شدن این استنباط نزد تمام مستعمره نشینان در نهایت عواقب غم انگیزی را برای مستعمره به دنبال میداشته باشد؛ برخی ازشهروندان مستعمرۀ دیروزی و یا نیمه مستعمره، این عاملیت استعمارگر را دلیلی برای بی مسؤلیتی و انفعالیت خود دست آویز قرار میدهند
- عمده گردانیدن نقش استعمارگر، در امور و قضایای مستعمره، علایق و حس مسؤلیت مستعمره نشین را ناظر به وطن و کشورش در حد خیلی پائین و به طور مشهود کاهش میدهد، مستعمره نشین زحمت توجه و اندیشیدن به

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په خیر و لولئ

مسایل وطنش را تا حد زیادی از دست میدهد، هر زمانی هم که بلای بر سر مستعمره نازل می شود، مستعمره نشین با خاطر جمعی و اطمینان به بحرانات با خونسردی و انفعال تمام می نگرد انگار هیچ ربطی به او ندارد.

- مستعمره نشین به یک موجود منفعل، تنبل، فاقد نقش و اثر بر وقایع پیرامونی وطنش تغییر میکند و این نقش را از نگاه خودش مربوط به استعمارگر میداند.

- استعمارگر از این خصلتی که خود در جامعهٔ مستعمره نشین به وجود آورده است استفاده ها می برد. فرانتس فانون در سخنرانی اش در بارهٔ استعمار و فرهنگ و نژاد پرستی گفته بود: «..از مشاهدات تاریخی چنین بر می‌آید که هدف استعمار بیشتر ادامه ای یک احتضار فرهنگی است تا از بین بردن کامل فرهنگ پیش از استعمار. این فرهنگ که در قدیم زنده و به روی آینده باز بود، حال بسته می شود و محبوس در غل و زنجیر اختناق و مقررات استعماری می خشکد. چنین فرهنگی که هم هست و هم مومیایی شده است، علیه اجزای خود به کار می‌رود. مومیایی شدن فرهنگ، تفکر فردی را هم مومیایی می‌کند. بی حالی خلق های مستعمرات که همه در باره اش فراوان سخن گفته اند، فقط نتیجه ای منطقی این امر است. اتهام عدم تحرک که به طور مرتب به "بومی" وارد می شود، از ایجاد ماحول منفعل توسط استعمار می آید...»

وقتی استعمارگر دگر در مستعمره حضور ندارد، هر رویدادی که با ستراتیژی استعمار مطابقت داشته باشد، آنرا مقبول میداند و از اینکه او منشأ و مبدهٔ آن رویداد بوده است، انکار نمی کند مشروط بر آنکه در آن رویداد، شیادی هایش پنهان شده باشد. اگر واقعه ای به استعمار خدشه ای بزند، استعمارگر به راحتی متذکر می شود که او دگر اختیار دار مستعمره نیست....

- حالت تحت الحمایگی - protectorat - اگر نزد حامی یا استعمارگر پایان یافته است، مستعمره نشین تا هنوز، خویش را تحت الحمایهٔ ضامن خویش میداند، این حالت گاهی به جیره خواری مستعمره نشین نیز فرصتی را مساعد می سازد

- حفظ و ادامهٔ خصایل مستعمره نشینی موجب آن میگردد تا استعمارگر، دوران استعمارش را یک امر مؤجه به معرفی بگیرد، این سیمای مستعمره، به "منطقی...!" مبدل میگردد که مستعمره نشینان اصلاً فاقد اهلیت خودگردانی بوده اند، در این مورد ضعف در مدیریت مستعمره به ثبوت مشهودی مبدل میگردد.

- اگراین روند سراسر استعماری و مستعمره نشین سازی آدم ها، نمود کامل حضور میراث استعمار را گویا نباشد، حتماً حصه ای از میراث و وراثت استعماری در آن ملموس است؛ استعمار میرود و مستعمره نشین ناآگاهانه و یا آگاهانه مؤظف به گردانیدن چرخ بهره کشی مستعمره میشود.

- استعمار اگر هم برای مقاصد جیوپولیتیک اش و یا نیات در منطقهٔ مستعمره و نیمه مستعمره، دوام خود را با مستعمره نشین مسخ شده زنده و فعال نگه میدارد، دوام چرخ استعمار در مستعمرهٔ دیروزی معنی نخواهد داشت اگر ثروت ها و منابع روی خاک و زیر خاک آن، مورد طمع استعمار نباشد.

"سیزر" قولی را یادداشت کرده است از یک کشیش به نام مولر به این شرح :«... بشریت نباید و نمی تواند اجازه دهد که بی لیاقتی ها و اهمال و تنبلی ملت های پسمانده، ثروت های را که خداوند برای خدمت به همگان در اختیار آنها نهاده است، بدون استفاده بگذارند...» و سیزر باز می نویسد:« خوانین محلی به راحتی با استعمار همسو می شود این قشر و استعمار همدیگر را مستور میکنند و با همدیگر به غارت استعمارزدگان می پردازند...»

و اما "استعمارزده" اگر در احصائیه جز نفوس مستعمره محسوب می شود، خصایل مستعمره نشین - دُردانهٔ استعمار - را ندارد، استعمار زده توسط استعمار غارت شده است و لذا نمی تواند با مسیر مورد علاقهٔ استعمار موافق باشد او عار دارد که آلهٔ دوام ساز و کار استعمار باشد.

ملت های که در انقیاد استعمار فرا نوین معاصر گیر کرده اند، به قول محققان اجتماعی و سیاسی نیاز اشد به بیداری دارند، ولی نخست باید این بیداری را از کنار بستر خواب پیشقراولان آنان عبور داد. غلبه بر این ماحول منفعل، اندیشیدن است، جست و جوی راهی، چاره ای، تدبیری و ...

پایان

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ